

پیش درآمد

در روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ افتاد و عراق  
حمله سراسری خود را به مرزهای ایران  
آغاز کرد. بعضی‌ها در چند روز اول،  
بارانی از گلوله روی خرمشهر ریختند که  
در اثر آن، عده زیادی از مردم عادی به  
شهادت رسیدند؛ طوری که گورستان‌ها  
پراز شهید شد. هدف آنها این بود که با  
ایجاد رعب و وحشت، مردم را از شهر  
فراری داده و راه را برای خود باز کنند. با

فریدون دشتی‌نژاد

با شروع حمله سراسری عراق، جهان آرا از نیروهای پاسدار و مردمی حاضر در شهر، یک هسته مقاومت تشکیل داد که این خودش یک نقطه عطف به حساب می‌آمد. تمرکز اصلی او، علاوه بر فرماندهی نیروها، روی پی‌گیری تدارکات و مهمات و هماهنگی‌ها و بحث‌هایی از این قبیل بود. تلاش زیادی هم در این زمینه می‌کرد، ولی می‌توانم بگویم هیچ کمکی در هیچ زمینه‌ای به نیروهای مستقر در خرمشهر نشد؛ و این برمی‌گشت به این که تعدادی از افراد صاحب مسئولیت، مایل به این کار نبودند. به طور مثال، در طراحی‌ای که زمان شاه صورت گرفته بود، پادگان دژ خرمشهر باید ۴۸ ساعت مقاومت می‌کرد و پس از آن لشکر ۹۲ زرهی اهواز وارد صحنه می‌شد، ولی بعد از حمله عراق، ما مشاهده کردیم که پادگان دژ هیچ اقدامی انجام نداد و خیلی زودتر از حد تصور سقوط کرد.

سیدعباس بحر العلوم

روز اول جنگ جهان آرا در اهواز بود. وقتی به خرمشهر آمد، بلافاصله نیروها را سازماندهی کرد. وضعیت شهر کاملاً به حالت جنگی درآمد و درگیری در تمام نقاط خرمشهر وجود داشت. عراق به حدی گلوله روی خرمشهر می‌ریخت که ما قادر نبودیم از یک کوچه به کوچه بعدی برویم. بارانی از آتش روی سرمان بود. دست‌مان از لحاظ مهمات و تجهیزات جنگی بسیار بسته و کاملاً در مضیقه بودیم. همان روزهای اول جنگ وقتی یکی از کماندوهای عراقی را اسیر گرفتیم، به ما گفت: «در حال حاضر به غیر از کاتیوشا و توپ‌های خمسه خمسه و بمباران هوایی، فقط صدوبیست قبضه آتش بار و خمپاره روی این شهر کار می‌کند. شما چطور توانستید تا حالا در این جا بمانید؟ ارتش ما متحیر مانده که شما چطور دارید مقاومت می‌کنید؟» در مقابل، تمام اسلحه‌ها، آرپی‌جی و ژ ۳ بود؛ ژ ۳ ای که تا چند تا تیر شلیک می‌کردی، گیر می‌کرد و از کار می‌افتاد. ما چهار تا تانک داشتیم که متعلق به ارتش بود. لوله‌های این تانک‌ها ترکیده و بلااستفاده در گوشه‌ای از شهر افتاده بودند.